مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

داکتر محب زغم

۲۰۲۳/۰۲/۱۲

زیرک پرواز میکند

داستانی برای کودکان و نوجوانان ۱۲-۹ ساله

زیرک در نوروز با پدر و مادر خود به مزار شریف به زیارت سخی صاحب رفته بود. در زیارت کبوتران زیادی را دید، کبوتران کاملاً سفید. زیرک برای کبوتران ارزن خرید. اول کمی میترسید، اما بعداً دید که کبوتران افگارش نه میکنند. او ارزن را در یک بشقاب هموار ریخت. بشقاب را در دست خود گرفت. یک کبوتر آمد، بالای دست زیرک نشست. زود زود دانه خورد و پرواز کرد. کبوتر دیگری آمد. این کبوتر هم شکم خود را سیر کرد و پرید.
در ذهن زیرک سوال پیدا شد که چرا انسان پرواز کرده نمی‌تواند؟
زیرک متوجه شد که کبوتران اول بال‌های شان را تکان میدهند و بعد به هوا بلند میشوند. او هم دست‌های خود را به دو طرف دراز کرد و مثل بال تکان شان داد. بالای پنجه‌های پا ایستاد و خود را به طرف بالا کشید. اما پاهایش از زمین جدا نشدند. به طرف بالا خیز زد، اما در یک چشم به هم زدن دوباره به زمین رسید.
دلش بسیار میخواست که پرواز کند. از پدر خود پرسید: چرا وختی که به هوا خیز میزنم، دوباره می افتم؟
پدرش گفت: قوهٔ جاذبه زمین کش ات میکنه. قوهٔ جاذبه هر چیز ره به طرف پایین کش میکنه.
زیرک گفت: خی چرا کفترها ره کش نه میکنه؟
چند تا پر کبوتر روی زمین افتاده بود. پدرش یک پر را بلند کرده به زیرک نشان داد. پر کبوتر پهن بود و در وسط اش تیر سفیدی مثل استخوان قرار داشت، اما سنگین نبود. پر کبوتر چنان سُبُک بود که با یک پف به هوا بلند میشد.
پدر به زیرک گفت: ببین! بال‌های کفتر از همی رقم پر ها ساخته شده. استخوان‌های کفتر هم همی رقم سبک استن.
او پر را از وسط نیم کرد. ما بین آن خالی بود.
پدر زیرک گفت: کفتر به خاطری پرواز کده میتانه که هم بدن اش سبک اس و هم بال هایش.
روز بعد آنها در موتر ۳۰۴ به طرف کابل حرکت کردند. وقتی موتر به کوه سالنگ بالا میشد، زیرک چشم‌هایش را بسته بود. فکر میکرد که موتر به طرف آسمان میرود. وقتی موتر بالای کند و کپر سرک پایین و بالا میشد و جول میخورد، به خیال زیرک میامد که موتر با ابرها تکر میکند. زیرک از این حالت بسیار لذت میبرد.
در کوچه یی که خانه زیرک شان بود، یک نفر مرغ فروشی داشت. او به زیرک پر های مرغ را جمع کرد. این پر ها نسبت به پر کبوترها بزرگتر بودند. زیرک پر های مرغ را پاک ستره شست. بعداً یک کلوله تار را گرفت و پر ها را با هم بسته کرد. از پر ها بال‌های درازی جور شد. زیرک بال‌ها را به بازوهای خود بسته کرد. هر قدر که بالک زد و خیزک خیزک زد، پرواز کرده نتوانست.
فردا زیرک از معلم خود پرسید: معلم صاحب! مه بر خود بال جور کدم مگم پرواز کده نتانستم. چرا؟
معلم جواب داد: ببین زیرک جان! تو گرنگ استی. بال‌ها تره بالا برده نه میتانه.
روز دیگر زیرک در تلویزیون دید که در لب بحر قاز، کلنگ، لگ لگ و پرنده های کلان دیگر پرواز میکنند. زیرک با خود فکر کرد که این پرنده ها هم سنگین استند به خاطری که بسیار کلان کلان استند، اما باز هم پرواز کرده میتوانند. او متوجه یک چیز دیگری شد. پرنده‌گان کلان پیش از پرواز، اول به روی زمین یا سر آب میدویدند، میدویدند و بعد می‌پریدند. به یادش آمد که طیاره هم اول به روی زمین بسیار تیز میدود و بعد به هوا بلند میشود. طیاره هم بسیار گرنگ است اما پرواز میکند.
زیرک به دوش به حویلی رفت. بال‌ها را به بازوهای خود بسته کرد. خوب دوید، دوید و وقتی که خوب تیز شد، به هوا خیز زد. این بار نسبت به روز های دیگر کمی بیشتر بالا رفت اما باز هم زود به زمین رسید. او چندین بار این کار را تکرار کرد. پریده نتوانست اما خوشحال بود.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

دیگر که پدرش از وظیفه به خانه آمد، برای او پوقانه آورده بود، پوقانه هوایی. وقتی زیرک پوقانه را رها کرد، پوقانه بالا رفت و به چت چسپید. زیرک خیر زد، تار پوقانه را گرفت و دوباره پایین اش کرد. پدرش یک پوقانه دیگری هم آورده بود که هوا نداشت. زیرک آن را پف کرد. دهن اش را با تار بست. رهایش کرد اما این پوقانه بالا نرفت، بلکه آهسته آهسته به طرف زمین آمد و به روی زمین افتاد.
زیرک باز هم حیران شد که چرا یک پوقانه بالا میرود و دیگرش نه میرود؟ از پدر خود پرسید. اما پدرش هم نمی‌دانست که چرا این طور میشود. پدرش کمی فکر کرد و بعد گفت: بیا که از همسایه پرسان کنیم.
همسایه شان معلم فزیک بود. او گفت: پوقانه یی که بالا میره، د بینش هوایی اس که از هوای زمین کده سبکتر اس. به همی خاطر بالا میره. هر چیز که از هوا کده سبک باشه، بالا رفته میتانه».
همسایه به زیرک یک دانه سی دی داد و گفت: زیرک جان! ای فلم ره سیل کو. صبا باز راجع به همی فلم از تو یک سوال میکنم.
زیرک فلم را تماشا کرد. در فلم یک بالون بسیار کلان مثلا پوقانه دیده میشد که یک دولی مثل سبد کلان به آن بسته شده بود. در بین دولی سه نفر نشسته بودند. یک بالون کلان گاز هم در دولی گذاشته بودند. وقتی گاز را روشن کردند، شعله آتش به طرف داخل بالون بالا رفت. چند لحظه بعد بالون آهسته آهسته از زمین بلند شد. کسانی که در دولی نشسته بودند، بسیار خوش معلوم میشدند. آنها خنده میکردند و چیغ میزدند: هووووو.
بالون لحظه به لحظه بالا میرفت. حتی از بام خانه‌ها و از تپه‌ها هم بلندتر شد. سه نفری که سوار بالون بودند، به هر طرف نگاه میکردند. آنها از بالای باغ ها گذشتند، دریا ها را از بالا دیدند، از سر تپه ها گذشتند و زیاد چکر زدند. بعداً یکی از آنها اندازه گاز را کم کرد. شعله آتش کمتر شد و بالون آهسته آهسته پایین آمد. هر قدر که آتش کمتر میشد، بالون هم پایین تر میامد. وقتی آتش خاموش شد، بالون به زمین نشست.
فردا معلم فزیک که همسایه زیرک شان بود، پرسید: خوب زیرک جان! حالی بگو که بالون چطو به هوا بلند شد؟
زیرک گفت: کُلِ گپ د آتش بود. وختی که آتش زیاد میشد، بالون بالاتر میرفت و وختی که آتش کم میشد، بالون پایین تر میامد.
معلم گفت: آفرین! خو، خی پوقانه هوایی چرا بالا میرفت؟
زیرک جواب داد: به خاطری که د بین اش هوای سبک بود.
معلم باز هم پرسید: خوب. آتش هوای داخل بالون را گرم میکنه یا نی؟
زیرک گفت: بلی. آتش هر چیزه گرم میکنه.
معلم ادامه داد: چی فکر میکنی؟ چرا بالون وختی که گرم شد، بالا رفت و وختی که سرد شد، پایین آمد؟
زیرک کمی فکر کرد و جواب داد: حتمن هوای گرم از هوای سرد کده سبکتر اس.
معلم بر سر زیرک دست کشید و گفت: آفرین زیرک جان! تو خو بسیار هوشیار استی.
چند روز بعد مامای زیرک به خانه شان آمد. او انجنیر طیاره بود. مادر زیرک برایش قصه کرد که زیرک به پرواز بسیار علاقه دارد و بسیار گپ ها را در مورد پرواز آموخته است.
ماما به زیرک گفت: آفرین جانِ ماما! گفته میتانی که طیاره چطور پرواز میکنه؟
زیرک جواب داد: بلی. یکی خو به خاطری که بال داره. دگه ای که اول د روی زمین میدوه به خاطری که گرنگ اس. اگه نه دوه باز پرواز کده نه میتانه.
مامایش گفت: آفرین! خی بگو که طیاره تیل میخوره یا نی؟
زیرک گفت: بلی. طیاره تیل میخوره. تیل هوای داخل طیاره ره گرم میکنه. هوای گرم از هوای سرد کده سبکتر اس و به همی خاطر طیاره بالا میره.
مامایش گفت: عزیزم! تمام گپ های تو درست اس خو هوای گرم طیاره ره به هوا بلند نه میکنه.
زیرک با حیرانی پرسید: چرا؟ بالون خو همی رقم بالا میره.
مامایش جواب داد: تیل انجن یا ماشین طیاره ره چالان میکنه. انجن هوا ره از پیش روی طیاره میگیره و پشت سر میشکه. هوا که پشت سر تیر میشه، طیاره ره به طرف پیش روی تیله میکنه.
مامای زیرک یک پوقانه را پف کرد و دهن اش را با انگشتان خود بسته کرد. بعد ایستاد شد و پوقانه را بلند گرفت. انگشتان خود را از دهن پوقانه دور کرد. دهن پوقانه باز شد و هوا به شدت از آن خارج شد. در این وقت پوقانه به طرف پیشروی حرکت می‌کرد. هر قدر که هوای پوقانه کمتر میشد، به همان اندازه سرعت آن کمتر میشد و به طرف زمین آمده میرفت. وقتی هوای آن خلاص شد، پوقانه به زمین افتاد.
ماما به زیرک گفت: دیدی؟ پوقانه به خاطری د هوا پیش میرفت که هوا ره به طرف پشت سر بیرون میکد. دهن پوقانه تنگ اس و هوا از او به فشار بیرون میشه. همی فشار پوقانه ره به پیش تیله میکنه. انجن طیاره هم همی رقم طیاره ره به پیش تیله میکنه.
زیرک گفت: تشکر ماما جان! فامیدم. مره د طیاره چکر میتی؟
مامایش گفت: چرا نی. هفته دگه یک طیاره ما به هرات میره. ترا هم کتی خود میبرم.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

زیرک تا هفته دگه لحظه شماری میکرد و از شوق پرواز بسیار خوشحال بود.

پرسش ها:
۱. اگر برای گاو بال بسازیم، پرواز خواهد کرد؟ چرا؟
۲. کاغذ پران چگونه به هوا بلند میشود؟
۳. وقتی چیزی را بلند میاندازیم، چرا دوباره به زمین میافتد؟

تمرین: یک خریطه پلاستیکی را بگیرید، مثلا شکل زیر قیچی اش کنید:

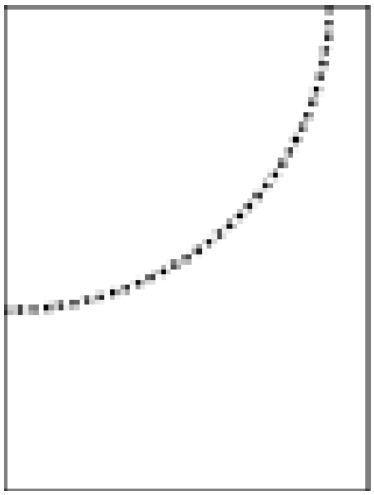

حال دهن خریطه را شش جای سوراخ کنید. در هر سوراخ یک تار بسته کنید. تار ها را به یک توته چوب ببندید، مثل رسم زیر:

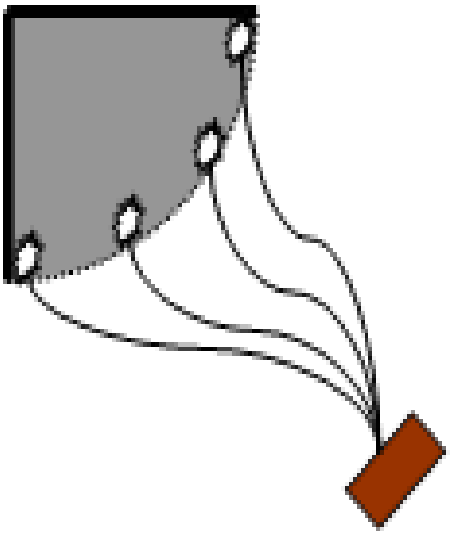

شما پراشوت ساخته اید. تار های پراشوت را به دور چوب بپیچانید. بعد به هوا پرتابش کنید. پراشوت در هوا باز شده و آهسته آهسته به طرف زمین میاید.
حال یک توته چوب را به هوا پرتاب کنید.
با خود فکر کنید که چرا پراشوت آهسته آهسته به طرف زمین میامد و چوب به سرعت؟

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په ځیر و لولـئ